**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه442 – 12/ 03/ 1400 تنبیه دوم /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره تنبیهات استصحاب بود. در جلسه گذشته بحث از تنبیه اول که جریان استصحاب در شک تقدیری بود، به اتمام رسید. از این جلسه وارد بحث از تنبیه دوم درباره جریان استصحاب در موارد یقین تقدیری می شویم.

## تنبیه دوم: اشتراط فعلیت یقین

از امروز وارد بحث از تنبیه دوم از تنبیهات استصحاب مطابق ترتیب کفایه می شویم.

### کلام مرحوم آخوند: عدم اعتبار فعلیت یقین

الثاني أنه هل يكفي في صحة الاستصحاب الشك في بقاء شي‏ء على تقدير ثبوته‏ و إن لم يحرز ثبوته فيما رتب عليه أثر شرعا أو عقلا إشكال من عدم إحراز الثبوت فلا يقين و لا بد منه‏[[1]](#footnote-1)

ایشان می فرماید: آیا در جریان استصحاب، شک در بقاء شیء بر فرض ثبوت کافی است هر چند در اصل ثبوت یقین نداشته باشیم؟ آیا می توان در این فرض، اثر شرعی مترتب بر شیء علی تقدیر الثبوت را جریان داد؟ یا باید ثبوت شیء احراز شود؟

مرحوم آخوند می فرماید: در این مسأله دو وجه وجود دارد.

وجه اول عدم جریان استصحاب است زیرا ثبوت، احراز نشده است و به تبع آن یقین وجود ندارد در حالی که در جریان استصحاب، یقین سابق شرط است. ایشان در ادامه می فرماید: بل و لا شك فإنه على تقدير لم يثبت‏ پس هیچ از دو رکن از ارکان استصحاب که یقین سابق و شک لاحق باشد، در اینجا موجود نیست.

وجه دوم جریان استصحاب است زیرا «من أن اعتبار اليقين إنما هو لأجل أن التعبد و التنزيل شرعا إنما هو في‏ البقاء لا في الحدوث فيكفي الشك فيه على تقدير الثبوت فيتعبد به على هذا التقدير فيترتب عليه الأثر فعلا فيما كان هناك أثر» ایشان می فرماید: اخذ یقین در ادله استصحاب به این دلیل است که تعبّد و تنزیل شرعا در بقاء است و شارع مقدس می خواهد به بقاء شیء تنزیلا حکم کرده و تعبّد به بقاء کند. پس همین میزان که علی تقدیر الثبوت در بقاء شک داشته باشیم، کفایت می کند. در نتیجه اگر همین بقاء تقدیری اثری داشته باشد، اثر بر آن مترتب می شود.

مرحوم آخوند وجه دوم را اختیار می کند و با این وجه، اشکال وارد شده بر استصحاب احکامی که با امارات معتبره نه با یقین ثابت شده را دفع می کنند. اشکال و پاسخی که مرحوم آخوند در متن و حاشیه دارند را به جلسات بعد واگذار می کنیم. مرحوم آخوند پس از آن، می فرماید:

إن قلت كيف و قد أخذ اليقين بالشي‏ء في التعبد ببقائه في الأخبار و لا يقين في فرض تقدير الثبوت.[[2]](#footnote-2)

جریان استصحاب در این فرض، مخالف روایات است زیرا در روایات یقین به شیء در موضوع تعبّد به بقاء اخذ شده است (من کان علی یقین فشکّ فلمیض علی یقینه) و ( لا تنقض الیقین بالشک ابدا). پس در موضوع تعبّد، یقین اخذ شده است در حالی که در مسأله حاضر که ثبوت تقدیری است، یقین وجود ندارد.

ایشان در پاسخ می فرماید: قلت نعم و لكن الظاهر أنه أخذ كشفا عنه و مرآة لثبوته ليكون التعبد في بقائه و التعبد مع فرض ثبوته إنما يكون في بقائه فافهم.

ایشان می فرماید: ظاهرا یقین موضوعیت ندارد و به عنوان کاشف از متیقّن و مرآت برای ثبوت متیقّن در دلیل اخذ شده تا تعبّد در بقاء شیء باشد. در جایی که ثبوت فرض می شود نیز تعبّد در بقاء وجود دارد. زیرا گفته می شود: اگر این شیء ثابت باشد، باقی است و شارع مقدس بر فرض ثبوت حکم به بقاء می کند.

شاید فافهم اشاره به این باشد که در منشأ این ظهور دقت کنید و بین عناوین تفاوت وجود دارد. برخی از عناوین مثل یقین ظهور در طریقیت دارند و ظهور دارند که بما انه طریق للمتیقّن در دلیل اخذ شده اند و منشأ اثباتی این مطلب نیز همین ظهور است.

ابتدا درباره عبارت مرحوم آخوند توضیحی ارائه شده، سپس اصل بحث دنبال خواهد شد.

#### توضیح کلام مرحوم آخوند: خلاف ظاهر بودن شک علی تقدیرٍ در ادله استصحاب

مرحوم آخوند فرمودند: فلا يقين و لا بد منه بل و لا شک. این اشکال وارد شده که مجرّد این که بقاء تابع حدوث است به این معنا نیست که شک در بقاء تابع یقین به حدوث است. بلکه بالفعل شک در بقاء وجود دارد. بله مشکوک علی تقدیرٍ است و شک در بقاء بالفعل در صورتی است که نسبت به حدوث یقین داریم اما اینجا، شک در بقاء علی تقدیر الحدوث داریم و علی تقدیرٍ قید مشکوک و بقاء است نه قید شک. در نتیجه شک بالفعل وجود دارد و تقدیری نیست و مشکوک تقدیری است. این اشکال در کلام سید محمد سعید حکیم نیز وارد شده است.[[3]](#footnote-3)

هر چند کلام مرحوم آخوند اندماج دارد اما ظاهرا مراد ایشان این است که ظاهر ادله استصحاب این است که یقین بر بقاء علی وجه الاطلاق باید وجود داشته باشد. ایشان بنابراین تقریب، از ادله استظهار می کنند که شکی که در ادله اخذ شده، شک در بقاء است و شک در بقاء علی تقدیرٍ خلاف ظاهر ادله است. در نتیجه، شکی که در موضوع ادله استصحاب اخذ شده در اینجا موجود نیست. البته مرحوم آخوند این مطلب را نمی پذیرد اما تقریب کلام مقابل را به این شکل ذکر کرده که شک باید در بقاء علی وجه الاطلاق باشد تا استصحاب جاری شود ولی در مورد بحث، شک در بقاء علی تقدیر الحدوث است.

#### اشکال به کلام مرحوم آخوند: احتمال موضوعیت و طریقیت در یقین

عمده بحث در اینجا این است که آیا استظهاری که مرحوم آخوند فرمودند و مطابق آن یقین را مرآت برای متیقّن دانسته، صحیح است؟

ممکن است ایشان بفرمایند: هر چند در ادله، یقین اخذ شده اما این نوع عناوین ظهور در موضوعیت ندارند. ممکن است اینگونه اشکال شود که هر چند این نوع عناوین ظهور در موضوعیت ندارند، اما آیا ظهور در طریقیت دارند و مراد از یقین متیقّن است؟ یا موضوعیت و طریقیت محتمل است و هم می توان یقین را به معنای صفت یقین دانست و می توان به معنای متیقّن دانست؟ اگر هر دو وجه محتمل باشد، نمی توان طریقیت را وجه منحصر دانست.

##### تکمیل کلام مرحوم آخوند: قرینیت روایت عبد الله بن سنان

شهید صدر با ضمیمه کردن تقریبی دیگر، بحث را دنبال کرده اند. تکیه ایشان بر روایت عبدالله بن سنان است. در این روایت از جواز نماز خواندن در لباسی که به ذمی عاریه داده شده بدون نیاز به شستن، پرسش شده است. امام علیه السلام نماز خواندن در این لباس را تجویز کرده و در پاسخ به علت این حکم می فرماید: «لانك أعرته اياه و هو طاهر و لم تستيقن انه نجسه‏» موضوع اجرای استصحاب در این روایت، طهارت قرار داده شده است نه یقین به طهارت.

شهید صدر می فرماید: تقریب اشکال به این صورت است که هر چند یقین، می تواند به معنای خودش بوده و به معنای متیقّن باشد، اما اینکه در روایت عبد الله بن سنان، موضوع متیقن قرار داده شده است، کشف می کند که موضوع در استصحاب، یقین بما هو مرآت للمتیقن است.[[4]](#footnote-4)

شهید صدر اخبار حلّ را نیز ضمیمه کرده و از آنها استفاده می کنند که موضوع، امر واقعی است نه امر ظاهری.

#### اشکال شهید صدر: تهافت بین مصحّح استعمال نقض و اراده متیقن از یقین

شهید صدر اشکالی را وارد کرده که قصد بحث تفصیلی درباره آن اشکال را نداریم و تنها به آن اشاره می کنیم. ایشان اشکال کرده: مرحوم آخوند اطلاق کلمه نقض در روایت «لا ینقض الیقین بالشک» به اعتبار استحکام یقین دانسته است. با این فرض، چگونه یقین می تواند به معنای متیقّن باشد و اگر یقین به معنای متیقّن باشد، استحکام موجود در یقین برای استعمال کلمه نقض به درد نمی خورد.

می توان از طرف مرحوم آخوند پاسخ داد که یقین از آن جهت که کاشف از متیقّن است، استحکام دارد. پس امکان دارد موضوع حکم متیقّن باشد و یقین به جهت کاشف بودن از متیقّن در لسان دلیل اخذ شده باشد.

فارغ از صحت این پاسخ، به دنبال بحث تفصیلی از این جهت نیستیم و تنها مقصود این است که امکان دارد مرحوم آخوند به اشکال توجه داشته و با توجه به این بیان آن را پاسخ داده باشد.

#### طریقیت یقین در طلوع فجر

مرحوم آقای خویی شبیه به این مطلب را در برخی از موارد دیگر قائل شده است. ایشان در بحث طلوع فجر در شب های مهتابی مطرح کرده: تبیّن که در آیه شریفه ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْر﴾[[5]](#footnote-5) اخذ شده، جنبه طریقیت دارد. به همین دلیل طلوع فجر در شب های مهتابی و غیر شب های مهتابی تفاوت ندارد.

آیا بحث شب های مهتابی متفرع بر بحث حاضر است؟ از این جهت وارد بحث نمی شویم و از این ناحیه بحث می کنیم که این تفکّر که یقین به معنای متیقّن استعمال می شود، صحیح است؟

آقای سید محمد سعید حکیم در بحث طلوع فجر، مطلب آقای خویی را پذیرفته اما در بحث استصحاب نمی پذیرد. ایشان می فرماید: بین حکم واقعی و حکم ظاهری، تفاوت وجود دارد. در مواردی که دلیل متعذّر به حکم ظاهری است، یقین به معنای خود یقین است نه به معنای متیقّن.[[6]](#footnote-6)

#### غلط بودن استعمال یقین به معنای متیقّن

به نظر می رسد استعمال یقین به معنای متیقّن عرفی نیست و وجود مطالبی در مورد بحث، موجب ایجاد این ذهنیت شده که یقین می تواند به معنای متیقّن باشد. برای روشن شدن این ادعا به این مثال دقت کنید:

آیا «اذا علمت انه خمر فاجتنبه» در جایی که شک در خمر بودن داریم، باز وجوب اجتناب را ثابت کرده است؟ آیا این دلیل ما را به وجوب اجتناب از خمر واقعی تحریک کرده هر چند نسبت به خمر واقعی علم نداشته باشیم؟ به نظر می رسد این دلیل در ظرف علم به خمریت تحریک می کند اما در جایی که واقعا خمر باشد اما علم به آن نداشته باشیم، تحریکی نسبت به آن ندارد.

##### وجه حصول اشتباه در مسأله

البته نکته ای وجود دارد که منشأ خروج بحث از مسیر خودش شده است. آن نکته این است که اگر شارع بگوید «اذا علمت ان المائع خمر فاجتنبه» این دلیل ناظر به حکم فعلی به اجتناب است و این حکم برای معلوم الخمریه است اما عرفا علم در موضوع مصلحت واقعی دخالت ندارد. عرف از این دلیل می فهمد که خمر واقعی، مفسده ای دارد و شارع برای جلوگیری از آن مفسده، این امر را صادر کرده است. بنابراین خمر واقعی هم ملاکی برای حرمت دارد و چه بسا از این دلیل استفاده شود که حکم واقعی برای اجتناب از خمر واقعی وجود دارد و این حکم واقعی در ظرف علم، به فعلیت می رسد. پس دلیل «اذا علمت انه خمر فاجتنبه» ناظر به حکم فعلی و در مقام باعثیت بالفعل مکلّف است اما در مقام واقع، وجود دارد که این حکم تابع علم نیست. البته تفاوتی نمی کند از این حکم واقعی به چه صورت تعبیر شود حکم شأنی یا حکم اقتضایی یا حکم فعلی در تعبیر شهید صدر که بین فعلیت و فاعلیت حکم فرق گذاشته است.

به این مثال نیز دقت کنید: در جمله «علمتُ انّ هذا اسد ففرتُ» فرار شخص ناشی از شیر واقعی نیست به طوری که اگر شیر واقعی اینجا باشد ولی شخص به آن علم و التفات ندارد، شخص فرار کند. پس مجرّد شیر بوجوده الواقعی منشأ فرار نیست. بلکه فرار به خاطر علم به شیر بودن است و حتی اگر این علم مخالف واقع نیز باشد، موجب تحریک شخص به فرار است. در نتیجه در موضوع فرار، حتی علم مطابق به واقع اخذ نشده و صرف یقین به اسدیت اخذ شده است چه موافق واقع باشد و چه مخالف واقع و همین محرّکیت داشته و منشأ فرار می شود. البته مبغوض واقعی و آنچه واقعا برای شخص خطر دارد، اسد واقعی است. ما از این تعبیر می فهمیم که شخص از اسد بیزار است و موجب ضرر و ایجاد مخاطره برای اوست. اسد بوجوده الواقعی موجب مخاطره، ضرر و مفسده است. هر چند تحریک ایجاد شده به فرار، به توسط علم شخص به مفسده است هر چند این علم مخالف با واقع باشد.

بنابراین بین این دو حکم خلط شده است:

1. حکمی که دلیل ناظر به آن است که علم در این حکم، موضوعیت دارد.
2. حکم دیگر یا قضیه دیگری که ناظر به مرتبه مناط و ملاکات احکام است که عرف از حکم اول استفاده می کند که علم در این حکم یا قضیه، اخذ نشده است.

به عبارتی دیگر، گاه گفته می شود: «اتموا الصیام الی اللیل» و گاه گفته می شود: «اتموا الصیام الی ان تعلم باللیل» در یکی از این دو تعبیر، لیل غایت قرار گرفته و در دیگری، علم به لیل غایت قرار گرفته است. در جایی که علم به لیل غایت قرار گرفته، علم به لیل به معنای خودش است. «اتموا الصیام الی اللیل» ظهور در حکم واقعی دارد زیرا به امر واقعی و خارجی که لیل است، مغیّا شده است اما «اتموا الصیام الی ان تعلم باللیل» ظهور در حکم واقعی ندارد و می تواند ناظر به حکم ظاهری باشد که حکم ظاهری اتمام صوم تا زمان علم به لیل وجود دارد. ممکن است عرف از این حکم ظاهری، حکم واقعی برای اتمام صوم را استظهار کند که این دلیل مستقیم ناظر به این حکم واقعی نیست. بلکه مفاد و مدلول مطابقی این دلیل، حکم ظاهری اتمام صوم است که غایت آن علم به لیل است نه تحقق واقعی لیل و لو مع عدم العلم.

باید دقت داشت: از این جهت بین موضوع دلیل و غایت تفاوتی وجود ندارد زیرا عدم غایت در موضوع اخذ شده است.

همچنین اگر گفته شود: «اذا علمت ان المائع خمر فاجتنبه» این دلیل ظهور در بیان حکم بالفعل خمریت خمر دارد. گویا اگر این جمله مفهوم داشت، بیان می کند: در ظرف شک در خمریت، اجتناب لازم نیست. این دلیل ظهور در حکم واقعی بودن ندارد و شاید گفته شود: ظهور در حکم ظاهری دارد و برای خمر، حکم واقعی وجود دارد که در ظرف شک، به تنجیز نمی رسد. پس این دلیل ظهور در مرحله تنجیز دارد و بیان می کند: برای تنجیز حکم واقعی لزوم اجتناب از خمر، علم شرط است.

بنابراین فرق جایی که علم در موضوع دلیل یا غایت دلیل اخذ شده با جایی که علم در آن اخذ نشده، در حکم است نه در یقین. در جایی که علم اخذ شده، ظهور در حکم واقعی بودن ندارد و حتی شاید ظهور در حکم ظاهری داشته و ناظر به مرحله تنجیز و تعذیر باشد. در صورتی که دلیل ناظر به مرحله تنجیز و تعذیر باشد، از آن حکم واقعی کشف می شود که در آن حکم واقعی، یقین اخذ نشده است.

در نتیجه، باید بین حکمی که خود دلیل به آن ناظر است و حکم واقعی که بالملازمه از دلیل استفاده می شود، فرق گذاشت.

##### استعمال یقین در نفس یقین در دلیل استصحاب

در بحث استصحاب، شکی نداریم استصحاب حکم ظاهری است. پس یقینی که در موضوع استصحاب اخذ شده، به معنای همان یقین است چنانچه شک نیز به معنای خود شک است. نه آنکه یقین به معنای متیقّن باشد و شک به معنای مشکوک باشد. تفکیک بین یقین و شک که یقین به معنای متیقّن بوده و شک به معنای نفس شک باشد، بسیار خلاف ظاهر است.

عمده قضیه این است که در موارد شک در واقعی بودن حکم یا ظاهری بودن حکم، از اخذ یقین در موضوع دلیل کشف می کنیم حکم ظاهری است اما در ما نحن فیه می دانیم استصحاب حکم ظاهری است. اما در تمام مواردی که یقین در موضوع دلیل اخذ شده، یقین به معنای نفس یقین است و بیانی که مرحوم آخوند برای استعمال یقین به معنای متیقّن بیان کرده، صحیح نیست.

شهید صدر روایت عبد الله بن سنان را قرینه قرار داده که یقین در دلیل استصحاب به معنای متیقّن است. به نظر ما استعمال یقین به معنای متیقّن غلط است و حتی به معنای مجازی صحیح نیست. زیرا اخذ یقین در موضوع دلیل در فرضی که حکم تابع واقع بوده و یقین دخالتی در حکم نداشته باشد، از نظر عرفی لغو است. پس روایت عبد الله بن سنان نمی تواند شاهد بر استعمال یقین به معنای متیقّن باشد. اما اگر یقین بتواند به معنای متیقّن باشد، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، روایتی که در آنها یقین اخذ شده را قرینه بر تصرف در روایت عبد الله بن سنان دانسته نه بر عکس.

در جلسه آینده بیان ایشان را توضیح خواهیم داد.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 404 [↑](#footnote-ref-1)
2. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 405 [↑](#footnote-ref-2)
3. المحكم في أصول الفقه، ج‏5، ص: 78 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 295 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره، آيه 187. [↑](#footnote-ref-5)
6. المحكم في أصول الفقه، ج‏5، ص: 80 [↑](#footnote-ref-6)